



قال الله تبارك و تعالی:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾

سوره مبارکه شمس، آیه ۹

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

شناخت جایگاه انسان در پهنه عوالم هستی

شناسنامه مطلب	
کد مطلب	t-155
رده	تزکیه‌ای/تقوای عمومی/اصلاح اندیشه/تغییر بینش/نسبت به انسان
برچسب	انسان، عوالم هستی، تغییر نگرش، تزکیه نفس
توضیحات	

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

اگر انسان بتواند دیواره ماده و عالم طبیعت را بشکند و افق فکری خودش را باز کند، عالم‌های مختلفی را متوجه خواهد شد که هر کدام، با وجود این که نظام و شرایط مخصوصی برای خود دارند، در همین حال با هم دیگر يك پیوستگی بسیار دقیق و حساب شده‌ای دارند که ما در پهنه هستی، در ارتباط با این عالم و در آن شناور هستیم. بلا تشبیه (مطلب بسیار عظیم‌تر از این است و فقط جهت تقریب ذهن) مثل قطعه یخی که این قالب یخ در ظرفی در داخل آب شناور است. در عین حال که خودش نظام مستقلی از آن آب دارد، ویژگی‌هایی از قبیل سفتی و انجماد و صورت ثابت دارد و ظاهراً غیر این آب است. این یخ دوجور شنا می‌کند، یکی با حفظ موجودیت خود در این آب شنا می‌کند و دومی با يك توجه به آب، در این آب ذوب می‌شود و شنا می‌کند. همین یخ در حالت بخار در يك نظام دیگر است. یعنی طوری است که می‌تواند عالم‌های مختلف را برود و برگردد و منتها در هر نظامی که قرار گرفت، تسلیم قوانین آن بشود.

انسان هم اگر کمی در خود فرو برود (هرچه پاک‌تر، بهتر) ضمن این که احساس خواهد کرد که من فلانی پسر فلانی و با ویژگی‌های فلان هستم، در عین حال رابطه باطنی خود را توجه می‌کند، آنگاه جایگاه خودش را در پهنه هستی می‌یابد و از این زندان تاریک ماده و طبیعت بیرون می‌آید اگرچه در قالب آن نظام، زندگی می‌کند. این جاست که قدم به قدم و لحظه به لحظه زندگی انسان معنای وسیع در پهنه‌ی زندگی پیدا می‌کند. زندگی، اهداف، امیدها و آرزوها و... همه، دگرگون می‌شود و متوجه می‌شود که هر آن، در حال ساخته شدن است. هم چنان که عالم قبلی را می‌فهمد و درک می‌کند که چگونه درست شده و به این جا آمده که صدها سال تحقیقات امروزی هم نمی‌تواند خود این جسم را بفهمد. در آیه‌ی دیگر در سوره ق توجه می‌دهد که هنوز شما را خلق می‌کنیم، این مطلب از آیه ۱۵ شروع می‌شود:

أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ
مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ
وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ

آیا ما از خلق اول، عاجز شدیم؟ (این را یادتان بیاورید) با این همه شگفتی‌ها، برای ما که خیلی آسان بود. فقط با يك اراده کن فیکون می‌بینی که ما درست کردیم و آفریدیم. این‌ها اشتباهاتشان در این است که نمی‌فهمند چگونه خلق جدیدی را می‌آفرینیم؟ همه این‌ها را لمس می‌کنید که بالاخره شد. پس عالم جدیدی را که دنبال آن هستیم، از آن هم عاجز نیستیم. همان اراده کن فیکن بازهم هست. و عالم جدید که این عالم برای آن عالم شبیه رحم خواهد شد، ما از آن عاجز نیستیم.

از آیه ۱۵ به بعد همان معنا را می‌فهماند که شما الان در يك وضعیت و کارگاه جدیدی قرار گرفته‌اید که همه وجود تو را علم فرا گرفته، کنترل فرا گرفته، هم چنانکه در عالم رحم، همه چیز در کنترل خاصی بود (کلسیم تبدیل به خون می‌شد و ...) الان هم تکان که می‌خوری در حال کنترل هستی، بازهم سیال هستی (مانند خون داخل رحم) و این عمر بیخودی نیست و مرتباً در حال ساخته شدن هستی. اگر چنین احساسی داشته باشیم، می‌بینیم که کارگاه عظیمی در حال ساخت است.

"ما انسان را آفریدیم و ما می‌دانیم آن چه را که نفس او وسوسه می‌کند (نفس، ذات حقیقت انسان است. پوست و گوشت و استخوان و... نفس نیست. این‌ها واسطه مادی هستند.) آن حقیقت تو هر وسوسه‌ای می‌کند ما می‌دانیم. وسوسه یعنی هر القای زشتی که فقط در خود آن حقیقت نفس بود، نه این که آن القا حرکت کند به مغز و بعد به فعل برسد. بلکه همان وقت که در ذات توست، ما می‌دانیم. یعنی "ما نزدیک تر از شاه‌رگ حیات تو، به خودت هستیم." در این آیه، آفرینش، معاد، توحید، نفس و ارتباط این‌ها با هم دیگر، همه را طرح می‌کند. از آفرینش، ناگهان برمی‌گردد به توجه نفس و بعد می‌فرماید: الله نزدیک تر از خودت به خودت است.

در مثال ساختمان این ماده ساختمان که در عالم قبلی در قوه عقل مهندس بود، اگر با يك دید سطحی نگاه کنیم، چون صورتی پیدا کرده، می‌خواهد بگوید (ساختمان) که من چیزی هستم. اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که نزدیک تر از ساختمان به خود ساختمان، قوه عقل مهندس است.

همچنین اگر دقیق‌تر به عقل نگاه کنیم نزدیک تر از قوه عقل به قوه عقل، روح آن مهندس است. اگر روح يك لحظه کنار برود اصلاً این عقل نیست. روح را برای این روح می‌گویند که از ریشه "ریح" است. یعنی متحرکی است که ناپیدا و محرك است. که به این متحرك محرك ناپیدا، ریح می‌گویند. همین هوای

لطیف را با این تعبیر ریح می گویند. چون ناپیداست و هم حرکت می کند و هم برای مواد ثابت، محرك است.

پس اگر پرچمی را در نظر بگیریم که چین می خورد و شکل پیدا میکند و يك بچه کوتاه فکر به آن نگاه می کند، او توجه به خود حرکت پرچم دارد، اما برادر بزرگترش، کاملاً آن محرك ناپیدا را می بیند، که آن پرچم را با چه امواجی و قدرتی و سرعتی به حرکت در می آورد. در همه این ها، آن را می بیند اما نه با چشم سر، با چشم ذهن، با چشم سر که قابل دیدن نیست.

کتاب فطرت - پایگاه ندای پاک فطرت